

گیتی فلاح رستگار

کلمه در شعر حافظ^۱

شوین هاور فیلسوف مشهور آلمانی می گوید: «شعر یعنی صنعت بکار انداختن تصورات بکمک کلمات»^۲.
 دو تن از شاعران بزرگ ادبیات فرانسه، مالرب^۳ در آغاز قرن هفدهم و پل والری^۴ در آغاز قرن بیستم، شعر را سخنی دانسته اند که می رقصد^۵.
 نزار قبّانی شاعر نامدار و معاصر عرب، شعر را رقص با کلمات دانسته است^۶. ارسطو نیز شعر را به موسیقی و رقص شبیه می دیده^۷.
 پس شعر حاصل شور درون شاعر است که بانیروی کلمات برقص می آید

شوشگاه علوم انسانی و مطالقات فرهنگی

- ۱- خلاصه این مقاله در هفتمین گنگره تحقیقات ایرانی، سخنرانی شده است.
- ۲- محمود هومن، حافظ چه می گوید، ص ۲.
- ۳- Malherbe
- ۴- Paul Valéry
- ۵- دکتر جواد حدیدی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد، مقاله نوجویی در شعر، بهار ۱۳۴۹، ص ۲۵.
- ۶- ترجمه: دکتر غلامحسین یوسفی، دکتر یوسف حسین بگّار، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، مقاله رقص با کلمات، پاییز ۱۳۵۴، ص ۳۰۷.
- ۷- دکتر لطفعلی صورتگر، سخن سنجی، چاپ دوم، تهران ۱۳۲۶، ص ۷۲.

و شکل می‌گیرد ، هر قدر تناسب بین نوع هیجان و انتخاب کلمه ، دقیق‌تر صورت گرفته باشد ، شعر لطیف‌تر و باطراوت‌تر می‌نماید . شعر معدود شاعرانی که صفت جاودانگی یافته و در هر فرازونشیبی از تاریخ باقی مانده و پیوسته بر دل مردمان نشست است ، از چنین خصوصیتی برخوردار بوده ، زیرا شاعر بانهادن بار معنی و بار هیجان تند درون بردوش کلمات پر تحرک و خوش تراش ، بنای استواری از شعر بوجود آورده است .

حافظ که در آبدیدگی روح سرآمد رندان شاعر است ، راز بقای شعر را بهتر از هر کسی می‌شناسد^۸ . فغان و غوغایی که اندرون او را خسته می‌دارد^۹ ، آتش جاودانه‌ای که همیشه در دل اوست^{۱۰} ، فتنه‌ای که در سرش جوش می‌زند و او را نسبت به دنیا و عقبی بی‌اعتنا می‌گرداند^{۱۱} ، بصورت جریانی ملایم و مسحورکننده در قالب کلمات می‌ریزد و بازتاب ندای درونش در فضای شعر متجلی می‌شود . کلمات در شعر او جوشیدن می‌گیرد و برقص درمی‌آید و موزیک دشنشین شعر او روح آدمی را نشاط می‌بخشد و چهره موقر شاعری را بیاد می‌آورد که پیوسته از آتش دل ، سوخته و چون خم می‌جوشیده و شعری سحرآمیز بر جای گذاشته و سپس برای همیشه مهر خاموشی بر لب نهاده است^{۱۲} . ازین رو نوشته گوتته را که می‌گفت : «سخن

۸- تمام اشعار از دیوان حافظ به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی انتخاب شده و شماره‌ها نشانه صفحه می‌باشد .

۹- ص ۱۷ :

در اندرون من خسته دل ندانم چیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
۱۰- درص ۱۷ :

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست
۱۱- درص ۱۷ :

سرم به دنیایی و عقبی فرود نمی‌آید تبارک‌الله از این فتنه‌ها که در سرماست
۱۲- ص ۲۳۳ :

من که از آتش دل چون خم می‌در جوشم مهر بر لب زده خون می‌خورم و خاموشم

شاعر چون پرنده‌ای سبکروح ، گردبَهشت پرواز می‌کند و برای او حیات جاودان می‌طلبد»^{۱۳} ، در مورد حافظ صادق می‌یابیم و دعای شعرش را در حق او مستجاب .

شعر تر و دلکش این شاعر از ذوق و قریحه بی‌نظیرش حکایت دارد . او زیباشناسی است که برای جاوه دادن به دلبر شعر ، ظریف‌ترین زیورها را ، از کلمات برمی‌گزیند . چون برخی شاعران متصنّع نیست که هر لفظی از زوایای انبان ذهنشان تجلی نماید ، بنوعی در شعر خرجش می‌کنند و از دور ریختن آن دریغشان می‌آید . او حتی شاعری نیست که دانه‌های مرواریدی که از دریای عقل بدستش می‌رسد^{۱۴} ، بدنبال هم به رشته شعر بکشد ، بلکه بارها مروارید کلمات را صراف‌فی کرده و هر یک را در رشته‌ای شایسته خود نشانیده و چه بسیار از این دانه‌های واپس زده را همراه دیگر صدفهای مرده کلمات در پشت دیوارهای بلند شعرش تل انبار نموده است . از این سبب با نهد عرش لاف برابری می‌زند^{۱۵} و قدسیان را می‌بیند که در عرش خروشی برپا داشته‌اند و شعر حافظ از بر می‌کنند^{۱۶} !



کلمه ، کوچکترین جزء گفتار ، در شعر نقشی اساسی دارد و می‌سزد که به شعر از دیدگاه بکار رفتن کلمات نگریسته شود . زیرا آن چه شعر را از نثر جدا می‌سازد ، علاوه بر وزن و قافیه و نحو شعر ، کلمات مخصوص شعری

۱۳- گوته ، دیوان شرقی ، ترجمه شجاع‌الدین شفا ، چاپ اول ۱۳۲۸ ، ص ۴۰ .

۱۴- محمد تقی بهار ، دیوان اشعار ، جلد دوم ، چاپ دوم ، تهران ۱۳۴۵ ، ص ۴۲۲ .

۱۵- ص ۱۷۶ :

غزل‌سرای ناهید صرفه‌ای نبود در آن مقام که حافظ برآورد آواز

است. زیبایی و نیروی کلمه در ساختمان شعر تأثیری سحرآمیز دارد. کلمه در شعر، تنها وسیله و ابزار ابلاغ معنی نیست. چنین توقعی از کلمه، نشر را می‌شاید نه شعر را. علاوه بر این، در بررسی شعر از دیدگاه زیبایی‌شناسی و شمس قیس و دیگر نقادان شعر فارسی که وزن و قافیه را مرز میان شعر و نثر دانسته‌اند^{۱۷}، به دیگر مایه‌هایی که باعث برآمدن خمیر شعر می‌شود، عنایت نداشته‌اند و از نیروی جادویی کلمات که جوهر شعر را آشکار می‌سازد، سخن نرانده‌اند و صنایع بدیعی و دیگر فنون شعر را بطور مجرد مورد بررسی قرار داده‌اند، بی آن‌که اثر آن را در بافت شعر، و مقام آن را در ابلاغ معنی، و تأثیر آن را در خواننده و شنونده شعر، بررسی نموده باشند. برای دریافت این معنی و پی بردن به ارزش واقعی کلمه، می‌توان به پاره‌ای ابیات از دو غزلی که بزرگ وزن و گاه بایک قافیه و حتی بایک مضمون شعری سروده شده، یکی از حافظ و یکی از یک تن شاعر فحل دیگر، خواجه یا سلمان یا کمال خجندی... توجه کرد.

یاد باد آن که سرکوی توام منزل بود

دیدم را روشنی از خاک درت حاصل بود

حافظ، ص ۱۴۰

یاد باد آن که به روی تو نظر بود مرا

رخ و زلفت عوض شام و سحر بود مرا^{۱۸}

خواجه، ص ۱۸۰

۱۶- ص ۱۳۵:

صبحدم از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت قدسیان گویی که شعر حافظ از بر می‌کنند

۱۷- شمس‌الدین محمد قیصر رازی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، تصحیح دوم

مدرس رضوی، تهران ۱۳۱۴، ص ۲۰، ۳۲۷، ۳۲۸ و ۱۴۷.

۱۸- ابوالعطا کمال‌الدین محمود بن علی بن محمود المدعو به خواجه المرشدی الکرمانی،

دیوان اشعار به اهتمام و تصحیح احمد سهیلی خوانساری.

تصویری که حافظ با انتخاب کلمات «منزل داشتن بر سر کوی یار» و «روشن بودن دیده شاعر از خاک در او» در این بیت ایجاد کرده، از یاری والامقام و دور از دسترس حکایت دارد.

تفاوت این سخن با سخن خواجو که یارش را بازاری و همگانی تصویر می‌کند، که وقتی هم خواجو توانسته بر روی او نظر نماید و شام و سحر او، زلف و رخ آن یار بوده، بس متفاوت می‌نماید.

این اختلاف را در دوبیت زیر که قافیه وردیفی همسان دارد و هر دو غزل با کلماتی یکسان آغاز می‌شود، نیز می‌توان ملاحظه نمود:

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم

راحت جان طلبم وز پی جانان بروم

حافظ، ص ۲۴۶

خرم آن روز که از خطه کرمان بروم

دل و جان داده ز دست از پی جانان بروم

خواجوی، ص ۳۱۲

حافظ رفتن از پی جانان را «راحت جان طلبیدن» و خواجو «دل و جان از دست دادن» می‌داند. با همین نکته رنگ شعر حافظ عوض می‌شود.



و اینست نمونه‌ای از شعر حافظ و سلمان:

تابه گیسوی تو دست ناسزایان کم رسد

هر دلی از حلقه‌ای در ذکر یارب یاربست

حافظ، ص ۲۳

یارب آن ابرو چه محرابست کز سودای آن

در زوایای فلک پیوسته یارب یاربست^{۱۹}

سلمان ، ص ۷۱

تفاوت کلمه «گیسو» و دلهای پاکی که در حلقه های آن «یارب یارب» می زند ، تا دست ناسزایی بدان نرسد ، در شعر حافظ ؛ با «ابروی محرابی» که در زوایای فلک از «سودای آن یارب یارب است» بسیار می باشد . از تصویر حافظ ، دل نگرانی آشکار است که می خواهد یار را در پس توری لطف و مهر ، دست نخورده نگه دارد . و در تصویر سلمان یاری سوداگر نموده شده که محراب ابروی خود را در طبق تراج نهاده است .



حافظ و کمال خجندی :

درد عشقی کشیده ام که می پرس زهر هجری کشیده ام که می پرس

حافظ ، ص ۱۸۳

تو زما وصف آن جمال می پرس لب او بین و از زلال می پرس^{۲۰}

کمال خجندی ، ص ۲۱۶

دو کلمه «درد عشق و زهر هجر» ، در غزل حافظ ، شور و تلخی عشق را بکمال ، عیان می دارد . در صورتی که «لب و زلال» در بیان همان معنی ، در شعر کمال ، از ارزش معنوی عشق می گاهد .



با ذکر این چند نمونه در می یابیم که طراوت بیان حافظ در چیست و

۱۹- سلمان ساوجی ، دیوان ، به اهتمام منصور مشفق ، تهران ۱۳۳۶ .

۲۰- کمال الدین مسعود خجندی ، دیوان ، به اهتمام عزیز دولت آبادی ، ۱۳۲۷ .

شاید معترف شویم که کلمه در شعر غایت است نه بدایت . راز « لطف سخن و قبول خاطری » که مورد نظر حافظ بوده و آن را « خداداد » می دانسته ^{۲۱} ، در انتخاب کلمه نهفته است .

این شاعر سخن شناس با وسواسی تمام به گزیدن کلمات پرداخته ، بارها کلمات را دست چین کرده و در بافت شعر جابجا نموده و آن گاه که آن را چون رنگین کمان ، زیبا و آسمانی یافته ، از سر شعر برخاسته است . او در این دستکاری همچون نقاشی آگاه عمل می کند که با افزودن رنگی بر زمینه ، بکلی فضای نقاشی را عوض می نماید و یا چون مجسمه سازی ماهر که با تغییر اندک ، مجسمه را به گونه موجودی جاندار درمی آورد .

میل مفرط این شاعر خوش قریحه به انتخاب کلمات تر و عذب ، در شعرش جوش می زند و لذتی که او پس از یافتن دلکش ترین کلمه احساس کرده ، بی شک به خواننده و شنونده غزل او منتقل می شود . اینست که هنگام شنیدن شعر حافظ در سکوتی ملکوتی و خماری روح نواز فرو می شویم ، در حالی که در اندرون غم گرفته ما شوری و غوغایی برپا گشته است !

حافظ گاه بایاری يك کلمه خوش و نیرومند ، تصویر يك بیت ، و یا با کمک چند کلمه متناسب ، فضای يك غزل را به ما منتقل می سازد و بدان وسیله از سر ضمیرش پرده برمی دارد .

زیبا پرستی و توفیق هنری حافظ در غزلسرایی مسلم است ، کلمات در شعر او از خود کامگی و غرور شاعرانه سرشار است ، تر و تازه است ، بقدری بامهارت در پهنه شعر نشست که گویی مخلوق دست طبیعت است نه ساخته

و پرداخته انسان. از این رو این کلمات با طراوت و دلکش، چون موجهای بی‌امان یکی پس از دیگری از دریای فیاض شعرا و سر بر می‌آورد و بر ساحل خشک وجود ما فرو می‌آید و به ما زندگی و نشاط می‌بخشد و یا چون جرقه‌هایی روشن و سوزنده بر جان‌ها می‌نشیند و ما را به تب و تاب فضای شعرش می‌کشانند. همین شراره‌ها بود که گوته را همراه خود از عالم دور از اشراق غرب، به دنیای ملکوتی شرق راهبری کرد و او در قطعه «تقلید» این گونه سرود: «حافظا دلم می‌خواهد چون تو قافیه پردازم و غزل خویش را به ریزه کاریهای گفته تو بیارایم، نخست به معنی اندیشم و آن گاه بدان لباس الفاظ زیبا پوشم.»^{۲۲}

کلمات، معنی را از آسمان اندیشه شاعر به زمین ضمیر ما منتقل می‌سازد. کلمه متناسب و موزون، قدرت معنوی شعرا را چند برابر می‌کند و در رساندن شدت و ضعف احساس، بس مؤثر واقع می‌شود. مالارمه^{۲۳} اعتقاد داشت که: «شاعر بایستی خویشتن را به ابتکار کلمات تسلیم کند»^{۲۴}.

اگر حافظ در جهان ادب فارسی و بخصوص در میان غزاسرایان از نام و نشانی ویژه برخوردار است و در قلعه کوه بلند شعر فارسی قرار گرفته، نه تنها از جهت بکار بردن مضامین عارفانه و زاهدانه و فیلسوفانه یا توجه به علوم و فنون عصر یا به موضوعات اجتماعی و بیان پاره‌ای دردهای مردم و ذکر طبیعت بوده، این معانی از مدت‌ها پیش در شعر شاعران خانه کرده و گاه افراط در بکار بردن بعضی مضامین، طبیعت شعرا را آلوده داشته است. آن چه شعرا را مقبول و مطلوب و جهانی ساخته، علاوه بر بکار بستن تمامی این نکات باعتدال، توجه

۲۲- گونه، دیوان شرقی، ص ۵۴.

۲۳- Mallarmé

۲۴- دکتر میترا، رئالیسم و ضد رئالیسم در ادبیات، چاپ دوم، ۱۳۳۶، ص ۱۲۰.

به‌گزیدن کلماتی خوش و پرتأثیر بوده . از این رو که نیروی کلمه بر هر چه نامحسوس و دیرشناس است جامه‌هستی و محسوس می‌پوشاند ، شاعر را بر آن می‌دارد تا برای برانگیختن احساس خواننده و شنونده و انتقال تأثرات خود بدو ، به فنون گونه‌گون سخنوری توجه نماید و کلماتی که اساس جمله‌بندی شعر او را بنیاد می‌نهد ، بانگ‌رشی تازه و ذوقی هنرمندانه برگزیند و از اجتماع آنان ترکیبی دلتشین و لطیف بوجود آورد . زیرا دیگر بیان ساده برای ابلاغ تأثرات او کفایت نمی‌کند و ناچار بسوی آرایشهای لفظی و دیگر فنون شاعری دست می‌نهد .

از آن جا که کلمات قافیه از تکرار و برجستگی خاصی بهره‌ور است ، شاعران نکته‌یاب ، مؤثرترین کلمات را به‌استخدام قافیه در می‌آورند. این هنر در شعر حافظ بکمال مشاهده می‌شود و شعر او از جهت نفوذ در خواننده و رعایت بلاغت ، در بلندی قرار دارد . بهمین مناسبات او را می‌توان بحق خاتم غزلسرایان و سخنوران شایسته ایران شناخت ؛ چون او با کمک طبع روان خود در زیر حباب شفاف کلمات ، جهانی از اندیشه‌های ناب را عرضه نموده است . اندیشه‌ او در قالب کلمات خوش‌تراش ، تن و جان یافته و در پهنه وسیع شعرش بحرکت درآمده است . او همچون بودلر^{۲۵} «در قطعه Correspondance ، رنگهارا احساس کرده و بوهارا به گوش شنیده و آهنگهارا چشیده است»^{۲۶} .



در این گفتار نقش کلمات از چند دیدگاه مورد بررسی قرار گرفته است: یکی کلمه در بافت شعر ، بدون در نظر گرفتن صورت بدیمی آن (کاربرد انواع

۲۵ - Baudelaire

۲۶ - رنالیسم و ضدرنالیسم در ادبیات ، ص ۱۲۰ .

کلمه) دیگر از جهت آرایشهای شعری و فن بیان، دیگر نقش کلمه در قافیه، و سرانجام از حیث ارزش صوتی. شعر حافظ دارای مقامی است که برای هر یک از این موارد، می توان مقایسه و مقالاتی جداگانه ترتیب داد. زیرا قول و غزل او از نکته های شاعرانه و بدیع مالا مال می باشد ولی این نکته ها که در «دیگ سینه» شعرا و جوش می زند، بقدری لطیف و هنرمندانه و آشکارتر بگویم، رندانه بکار رفته که در زیر امواج خروشان شعرش محو و نابود می نماید. در حالی که جوینده در هر ورقی از دفتر شعرا و دهها دقیقه ناب می یابد. در این فرصت به ذکر نمونه ای چند قناعت می شود:

حافظ از کلمات باز آفرینی می کند و شعر را از ابتذال رهایی می بخشد. بدین گونه که با ترکیب دو یا چند کلمه و افزودن حرفی بر لفظی و انتخاب افعال متنوع و خوش تراش و ترکیب برخی از افعال با یکدیگر و افزودن متمم هایی به جمله، ابیات را تروتازه نگاه می دارد و شعر را پر جلوه می سازد. کلمات مرکب، چه از نوع مرکب مزجی و چه مرکب اضافی و وصفی و چه کلمات معطوف، شعر او را از طراوت و حسن پربار می دارد. «چشم جادوانه عابد فریب» را می بیند که کاروان سحر به دنبالش روانه شود:

آن چشم جادوانه عابد فریب بین
کش کاروان سحر ز دنباله می رود

ص ۱۵۳

صفت «خانگی و ترس محتسب خورده» را به شراب می دهد و آن را با «بانگ نوشانوش» به میمنت روی یار می نوشد:

شراب خانگی ترس محتسب خورده

به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش

ص ۱۶۱

«دجال فعلى و ماحدشکای» را برای صوفی ریایی انتخاب می کند تا
با ظهور «مهدی دین پناه» او را بسوزاند و نابودش سازد:

کجاست صوفی دجال فعلِ ماحدشکل

بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

ص ۱۶۲

«چشم مست میگون ساقی» می لعلی را که حافظ «از جام غم» نوشیده،
خون می دارد:

بیاد لعل تو و چشم مست میگونت

ز جام غم ، می لعلی که می خورم خونست

ص ۲۸

«غم کهن» و «می سالخورده» اندر زواصالت پیردهقان را فرایادمی آورد:

غم کهن به می سالخورده دفع کنید

که تخم خوشدای اینست پیردهقان گفت

ص ۶۱

کلمات وصفی دلپذیری چون «شراب تلخ» ، «دردی کشان یکرنگ» ،
«دل بی حفاظ» ، «جام مینایی می» ، «نرگس مستانه» ، «می صبح فروغ» ،
«کوه اندوه فراق» ، «نازکی طبع لطیف» ، «من دلسوخته» ، «عشق ناتمام» ،
«نوبه زهد فروشان گران جان» ، «طرب سرای محبت» ، «بالا بلند عشوه گر
نقش باز» ، «قصه زهد دراز» ، «شاهوش ماه رخ زهره جبین» ، «بیفمان
مست دل از دست داده» ، «سبوکش دیررندسوز» ، و صدها صفت خوش-
نوای دیگر، که اجزای آن با سرانگشت هنر حافظ از میان انبوه کلمات برگزیده
شده است ، در شعر او با گرمی و مهر در کنار یکدیگر نشسته :

شراب تلخ می خواهم که مردافکن بود زورش

که تا یکدم بیاسایم زدنی و شرورش

ص ۱۸۸

غلام همتِ دَرْدی کشان یکرنگم

نه آن گروه که ازرق لباس و دل سیهند

ص ۱۳۷

در چین طره تو دل بر بی حفاظ من

هرگز نگفت مسکن مالوف یادباد

ص ۷۰

جام مینایی می سدّ ره تنگ دلیست

منه از دست که سیل غمت از جا ببرد

ص ۸۸

هلم و فضایی که به چل سال دلم جمع آورد

ترسم آن فرگس مستانه بیفما ببرد

ص ۸۸

آن زمان وقت می صبح فروغست که شب

گرد خرگاه افق پرده شام اندازد

ص ۱۰۲

کوه اندوه فراغت به چه حالت بکشد

حافظ خسته که از ناله تنش چون نالیست

ص ۴۸

من چه گویم که ترا نازکی اطبع لطیف

تا به حدیست که آهسته دعا نتوان کرد

ص ۹۳

هردمش بامن دلسوخته لطفی دگرست

این گداین که چه شایسته انعام افتاد

ص ۷۶

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است

به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبارا

ص ۲

- نوبه زهد فروشان گران جان بگذشت
وقت رفتندی و طرب کردن رندان پیداست
ص ۱۶
- طرب سرای محبت کنون شود معمور
که طاق ابروی یار منش مهندس شد
ص ۱۱۳
- بالابلند عشوه گر نقش باز من
کوتاه کرد قصه زهد دراز من
ص ۲۷۶
- یارب آن شاهوش ماه رخ زهره جبین
در یکتای که و گوهر یکدانه کیست
ص ۴۷
- ما بیفمان مست دل از دست داده ایم
همراز عشق و هم نفس جام باده ایم
ص ۲۵۱
- کلماتی از نوع «جناب پیرمغان»، «جناب دوست»، «حضرت کریم»،
«ارباب حاجت»، «سلطان غم»، «مبارک سحر و فرخنده شب» شعر او را
فاخر ساخته و رونقی اشرافی و بیس مؤدبانه بدان بخشیده است:
- حافظ جناب پیرمغان مامن وفاست
درس حدیث عشق بروخوان و زوشنو
ص ۲۸۱
- دارم امید عاطفتی از جناب دوست
کردم جنایتی و امیدم به عفو اوست
ص ۴۲
- ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست
در حضرت کریم تنها چه حاجتست
ص ۲۴

سلطان غم هر آن چه تواند بگو بکن
من برده‌ام به باده فروشان پناه ازو
ص ۲۸۵

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
ص ۱۲۴



آن چه با عنوان تتابع اضافات در نقد شعر قدیم و نزد علمای بلاغت ناپسند بشمار می‌آمد، از برکت توان شاعری حافظ، غزل او را باشکوه ساخته و پیوستگی کلماتی که بدون قطع و فصل بدنبال یکدیگر اداشده، هم، آهنگی خوش به شعر داده و هم، معنی را چون زنجیری پیوسته به ذهن خواننده و شنونده منتقل نموده است.

یکی از خصائص شعر امروز اعتنا به چنین نکته‌ای است و شاعر برای ادا کردن معنی مورد نظر، کلمات و پاره جمله‌ها را بدون توجه به مکان قافیه بدنبال هم می‌کشد تا معنی تمام شود و سخن به فرودگاه واقعی خود نه فرودگاه مقید به وزن و قافیه برسد، آن گاه شعر را با قافیه می‌بندد. اینست که مکان قافیه در شعر امروز تغییر کرده است.

در غزل حافظ گاه تمامی يك مصراع و گاه قسمت بیشتر آن از کلماتی تشکیل یافته که به تبعیت از معنی، بصورت تتابع اضافات، پشت سر هم قرار گرفته و مبین و توصیف‌گر ارکان جمله می‌باشد.

او به اجسام و اشیاء و طبیعت و آدمیزادگان و حتی مفاهیم معنوی، از چند دیدگاه می‌نگرد و در هر مورد خصوصیات چند نظر او را جلب می‌کند و در یفش می‌آید که از ذکر آن اوصاف و خصوصیات چشم‌پوشد.

از آن جا که وزن و قافیه چون موم در اختیار اوست ، هیچ مانعی دست و پای او را نمی گیرد و با مهارت تمام هر کلمه و صفتی را که می پسندد ، در ظرف تنگ شعر می گنجاند :

نرگس مست نوازش کن مردم دارش

خون عاشق به قدح گر بخورد نوشش باد

ص ۷۲

رواقِ منظر چشم من آشیانه تست

کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست

ص ۲۵

به صفای دل رندان صبو حی زندگان

بس در بسته به مفتاح دعا بکشایند

ص ۱۲۷

خدا چو صورت ابروی دلگشای تو بست

گشاد کارمن اندر کرشمه های تو بست

ص ۲۲

افشای راز خلوتیان خواست کرد شمع

شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت

ص ۱۲۷

نامه تعزیت دختر رز بنویسید

تا همه مغبچگان زلف دوتا بکشایند

ص ۶۰

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر

کنایتی است که از روزگار هجران گفت

ص ۶۱

کلمات معطوف، از چنین حسن تأثیری برخوردار است و بر قدرت شعر

می افزاید و به همین روش گوش شنونده را نوازش می دهد :

رسم عاشق‌گشی و شیوه شهر آشوبی
جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود
ص ۱۴۳

ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت
با من راه‌نشین باده مستانه زدند
ص ۱۲۵



انواع اضافه‌های حقیقی و مجازی، شعر او را از نظر لفظ و معنی غنی می‌سازد، آهنگ خوش و جاذبه معنوی این ترکیبات از ذوق هنر آفرین حافظ روایت می‌کند: «کوچه‌رندان»، «قافله‌ای از دعای خیر»، «علم هیات عشق»، «سلوک شعر»، «گل مراد» و نمونه‌های بسیار دیگر، حسن انتخاب و توان شاعر را در بهم بستن معانی بس دور از یکدیگر، نشان می‌دهد. زاهدرا از کوچه‌رندان دور می‌دارد تا صحبت بدنامی چند او را خراب نسازد (۱۲۳)؛ دعای خیر را چون قافله‌ای ممتد، هر صبح و شام به شهر دوست می‌فرستد (۶۲)؛ با توجه به هشت طبقه چرخ و هفت طبقه زمین، از نظر علمای هیات، عشق را به سر منزل علم هیات می‌برد و چرخ هشتم علم هیات را از اوج به فرود می‌آورد و در هفتمین طبقه زمین جایش می‌دهد (۳۹)؛ بقای عمر را تنها در دوام جوانی می‌پسندد، بهار عمر می‌طلبد اما نه عمری که باذلت و زبون‌پیری همراه باشد (۷۸)؛ مراد انسانی را چون گل لطیف و فرح بخش آرزو می‌نماید (۹۷)؛ و شعر خود را چنان گرم پیشروی می‌بیند که سرعت آن را با هیچ چیز جز سلوک عارفان و ارسته که بر زمان و مکان غلبه دارند، نمی‌تواند برابر یابد:

طی مکان ببین و زمان در سلوک شعر

کاین طفل یکشبه ره یکساله می‌رود

ص ۱۵۲



انواع قید ، بخصوص قیود بیان حالت ، حال و هوای شعر حافظ را دیگرگون می‌سازد؛ همچون نگین‌های رخشان بر تار و پود شعرش می‌نشینند و بر کلمات اطرافش می‌تابد و بانغمه‌دینواز خود شعر را سرشار از لطف و سرزندگی می‌نماید. این کلمات چه شکایت از غم و چه حکایت از شادی داشته باشد؛ بر اندامهای شعر اولرزشی ظریف وارد می‌سازد و شنونده و خواننده را به فضای شعر می‌کشاند ، بهترین نمونه این نوع را در غزل شیوای «زلف آشفته...» توان دید، چهار مصراع اول این غزل احوال شوخ و شنگ و شوریده و خندان و ملامت‌کنان زلف آشفته‌ای را می‌رساند که همچون حافظ از حسن خلق و لطف و بزرگواری و رندی بهره‌ها دارد:

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست

پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی در دست

نرگش عربده جوی و لبش افسوس‌کنان

نیم شب دوش بیالین من آمد بنشست

ص ۲۱

علاوه بر تمامی اوصاف دلپذیر در این دوبیت ، کلمه «دوش» که در کنار کلمه «نیم شب» قرار گرفته ، هم نغمه‌ای خوش ایجاد کرده و هم از جهت بلاغ معنی ، زمان دقیق و مناسبی که «زلف آشفته» برای دیدار انتخاب نموده ، نشان می‌دهد . این کلمه و کلماتی چون «همیشه» و «هنوز» بازتاب صداهایی که شب‌های دوشین ، از اثر ندای عشق ، در فضای سینه حافظ نشسته ، به گوش جان می‌رساند .

ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند

فضای سینه حافظ هنوز پر ز صداست

ص ۱۸

از آن به دیرمفانم عزیز می‌دارند

که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

ص ۱۷

دههاغزل که با کلمه «دوش» آغاز می‌شود، روح آدمی را می‌نوازد و
خاطرات عجیب و ملکوتی شب‌های خوش و عارفانه حافظ را بیاد می‌دهد
و هر گاه این کلمه در میان بیت قرار گیرد، ترنم دلنشینی در فضای شعر ایجاد
می‌کند:

دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود

تا کجا باز دل غمزده‌ای سوخته بود

ص ۱۴۳

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند

و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

ص ۱۲۴

دوش می‌گفت به مژگان درازت بکشم

یارب از خاطرش اندیشه بیداد بپر

ص ۱۷۰

کلمه نرم و خوش‌نوای «آلوده» بگونه صفت یاقید، گاه تنها و گاه
همراه با کلمه‌ای دیگر، در قافیه نشسته و عرصه شعر را بانواع لطف آمیخته
است:

دوش رفتم به در می‌کده خواب‌آلوده

خرقه‌تر دامن و سجاده شراب‌آلوده

آمد افسوس‌کنان مغبجه باده فروش

گفت بیدارشو ای رهرو خواب‌آلوده

ص ۲۹۳

بکار رفتن کلماتی چون «خنده‌زنان»، «رقص‌کنان»، «مهر بر لب زده»،

«مالامال»، «محکم»، شعر او را نرم و روان و زمانی عتاب آمیز ساخته .
نیروی این کلمات چندان است که گاه باربیت را به دوش می کشد و معنی را
بازو شنی ابلاغ می نماید :

دلا ز نور هدایت گراگهی یابی

چو شمع خنده زنان ترك سر توانی کرد

ص ۱۷

شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد

صوفیان رقص کنان ساغر شکرانه زدند

ص ۱۲۵

من که از آتش دل چون خم می درجو شم

مهر بر لب زده خون می خورم و خاموشم

ص ۲۲۲

سینه مالامال در دست ای دریفا مرهمی

دل ز تنهایی بجان آمد خداراهمدمی

ص ۲۲۱

مگو دیگر که حافظ نکته دان است

که ما دیدیم و محکم جاهلی بود

ص ۱۴۷



حافظ بابتکار گرفتن کلماتی که در دستور زبان ، «حروف و اصوات»
نامیده می شود ، به شعرش لطف و صفا بخشیده . این کلمات گاه گویاترین
زبان را برای بیان حالات و عواطف شاعر داراست و بارانندوه ، حسرت ،
تأسف ، درد درون او را بردوش کشیده و یادِ خاطرات تلخ و شیرین گذشته
شاعر را در ذهن زنده می کند . ادات تأکید و حروف شرط و ندا ، به شعرش

رونق و تنوع می دهد و او با آگاهی از نیروی این کلمات، بفرآوانی به استخدام شعرشان درمی آورد:

بیابیا که توحور بهشت را رضوان

درین جهان ز برای دل رهی آورد

ص ۱۰۰

بیار باده که رنگین کنیم جامه زرق

که مست جام فرووریم و نام هشاریست

ص ۴۶

می رفت خیال تو ز چشم من و می گفت

هیئات ازین گوشه که معمور نماندست

ص ۲۸

خیال حوصله بحر می پزد هیئات

چهاست در سر این قطره محال اندیش

ص ۱۹۶

یادباد آن که نهانت نظری باما بود

رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود

ص ۱۲۸

دوستان دختررز توبه ز مستوری کرد

شد سوی محتسب و کار بدستوری کرد

ص ۱۵

خوشا نماز و نیاز کسی که از سردرد

به آب دیده و خون جگر طهارت کرد

ص ۹۰

افعال امری نظیر «بیا» و «بیار» که گاه در آغاز ابیات تکرار شده است، با حالتی ندایی همراه می باشد و حافظ بتوسط این ابزار شعری به دعوت عام پرداخته. کلماتی نظیر «یادباد» و «خوشا» از چنین خصوصیتی

بهره مند است و کلمه «هیئات» بانوای بلند خود ، افسوس درون حافظ را به گوش شنونده و خواننده می‌رساند . استعمال نشانه خطاب و عتاب «ای» در آغاز سه بیت زیر محدوده شعر را وسعت و عظمتی بخشیده است :

ای پادشاه حسن خدا را بسوختیم

آخر سؤال کن که گدارا چه حاجتست ...

ای مدعی برو که مرا باتو کار نیست

احباب حاضرند به اعدا چه حاجتست

ای عاشق گدا چو لب رو بخش یار

می‌دانست وظیفه تقاضا چه حاجتست

ص ۲۴

حرف شرط «اگر» در آغاز برخی از ابیات و استعمال کلمات تأکیدی «راستی» و «آری، آری» در آغاز یا میان ابیاتی دیگر ، جوش درون شاعر را آشکار می‌سازد و انتقال آن را به پهنه تأثرات و عواطف خواننده و شنونده تضمین می‌کند :

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد

هن وساقی بهم سازیم و بنیادش بر اندازیم

ص ۲۵۸

اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک

از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک

ص ۲۰۳

دل نشان شد سخنم تا تو قبولش کردی

آری آری سخن عشق نشانی دارد

ص ۸۵

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی

خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

ص ۱۴۱



افعال مفرد و مرکبی که به اقتضای حال و مقام شعر، گاه بسیار کوتاه و گاه بس بلند در شعر حافظ راه یافته، از سخن شناسی و نکته دانی او حکایت دارد. حافظ برای بیان مفاهیم و تصویرهای تازه ذهن خود، به افعالی نیازمند است که بطور عادی در اختیارش نمی باشد، ناگزیر با توجه به خاصیت زبان فارسی از بهم پیوستن چندین کلمه، افعالی با معانی نو بوجود می آورد. او توانسته این کلمات را هر چند سرسخت و دیرتسایم بوده اند، در کوره ذهنش بگدازد و در قالب های ساخته و پرداخته خود بریزد و سوهان خورده و خوش تراش و پر معنی در فضای شعر رهایشان سازد. ترکیباتی نظیر: «ملول شدن از نفس فرشتگان»، «به مبارکباد آمدن غم»، «حلقه به گوش در میخانه عشق شدن»، «شکسته شدن کوکبه دلبری»، «زبان بریدن عشق»، «پیاله بر کفن بستن»، «جمع آوردن علم و فضل چل ساله»، «نامروری شنیدن بک قصه»، «بر آمدن دود از کفن»، «ساغر پنهان کشیدن»، «صراحی پنهان کشیدن»، «طهارت کردن بامی»، «شعر ترانگیختن»، «پاک کردن آب از ترشح می»، «جلوه فروختن»، «عظمت فروختن» در اشعار زیر نمودار این توانایی و قریحه عجیب می باشد:

من که ملول گشتمی از آن نفس فرشتگان

قال و مقال عالمی می کشم از برای تو

ص ۲۸۴

تا شدم حلقه به گوش در میخانه عشق

هر دم آید غمی از نو به مبارکبادم

ص ۲۵۸

مکن که کوکبه دلبری شکسته شود

چو بندگان بگریزند و چاکران بجهند

ص ۱۳۷

غیرت عشق زبان همه خاصان بپرید

کز کجا سُر غمش در دهن عام افتاد

ص ۷۶

بیاله بر کفتم بند تا سحرگه حشر

به می زدل بیرم هول روز رستاخیز

ص ۱۸۰

علم و فضلی که به چل سال دلم جمع آورد

ترسم آن نرگس مستانه بیغما ببرد

ص ۸۸

یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب

کز هر زبان که می شنوم نامکررست

ص ۲۸

بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر

کز آتش درونم دود از کفن برآید

ص ۱۵۸

حدیث حافظ و ساغر که می زند پنهان

چه جای محتسب و شحنه پادشه دانست

ص ۲۴

صراحی می کشم پنهان و مردم دفتر انگارند

عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی گیرد

ص ۱۰۱

به آب روشن می عارفی طهارت کرد

عای الصباح که میخانه را زیارت کرد

ص ۹۰

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد

یک نکته از این معنی گفتیم و همین باشد

ص ۱۰۹

لب از ترشح می پاک کن برای خدا

که خاطر من به هزاران گنه موسوس شد

ص ۱۱۲

جلوه بر من مفروش ای ملک‌الحاج که تو

خانه می بینی و من خانه خدا می بینیم

ص ۲۴۵

آسمان گو مفروش این عظمت کاندو عشق

خرمن مه بجوی خوشه پروین به دوجو

ص ۲۸۱

استعمال برخی افعال امری، شعر او را در فراز و نشیبی انداخته و

آنها از یکنواختی و تکرار رهایی بخشیده است:

و معاشران گره از زلف یار باز کنید

شبی خوشست بدین قصه اش دراز کنید

حضور خلوت انس است و دوستان جمعند

و ان یکاد بخوانید و در فراز کنید

ص ۱۶۵

افعال مفرد در جملات کوتاه، با ابتکاری ویژه بکار رفته و به رسایی

معنی کمک کرده است. زیرا فعل مرکز فرود معنی است و هر قدر نیروی آن

در ابلاغ معنی بیشتر باشد، جمله تواناتر و شعر پر بارتر می شود. گاه در یک

خط شعر، چندین فعل بکار می برد تا چندین جمله معطوف و وابسته بهم،

تصویر بیتی را روشن سازد:

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

کی روی، رهز که پرسی، چکنی، چون باشی

ص ۲۲۱

فرض ایزد بگذاریم و به کس بد نکنیم

و آن چه گویند روانیست نگوییم رواست

ص ۱۶

نخفته‌ام ز خیالی که می‌بزد دل من

خمار صدشبه دارم شرابخانه کجاست

ص ۱۷

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

ص ۲۱۶

کمتر از ذره نه‌ای پست‌مشو ، مهر بورز

تابه خلوت‌گه خورشید رسی چرخ زنان

ص ۲۶۷



استفاده حافظ از کلمات مخصوص عوام این فرصت را به سخن‌شناسان

می‌دهد تا هم به وسعت مشرب‌شعری او پی‌برند و هم هنرمندی او را در

استخدام هر نوع کلمه‌ای در شعر بشناسند .

حافظ که در کارشاعری «شاهباز سدره‌نشین»^{۲۷} است گاه از نشیمن

ملکوتی خویش به «کنج محنت‌آباد»^{۲۸} زمین فرود می‌آید و در میان مردم عادی

جای می‌گیرد . هم از گرفتاریها و دردهای ایشان سخن می‌راند و هم پاره‌ای

الفاظ رایج بین عامی‌ترین مردم را به‌استخدام شعر درمی‌آورد .

هنر حافظ در اینست که تعدادی کلمه دشنام‌آمیز را با استادی تمام

در بافت شعر قرار داده ، بطوری که برای بیان معانی مورد نظر او هیچ کلمه‌ای

۲۷ و ۲۸ -

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست

ص ۲۷

روان تر و رساتر از این کلمات نمی توان جست. بادر نظر گرفتن علو مقام حافظ، در وهله اول دشوار باور توان کرد که کلماتی از قبیل «خاک بر سر»، «غلط کردن»، «ناکس»، در شعر حافظ محلی داشته باشد، اما دیری نمی گذرد که به چنین کلماتی برمی خوریم که جای جای در شعر او خانه کرده است و توان آن در حدی است که برخی از این کلمات دشنام آمیز، سایر کلمات بیت را تحت الشعاع قرار داده:

ساقیا برخیز و درده جام را

خاک بر سر کن غم ایام را

ص ۷

چه آسان می نمود اول غم دریا به بوی سود

غلط کردم که این طوفان به صد گوهر نمی آرزد

ص ۱۰۲

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند

ناکس گر به شکایت سوی بیگانه روم

ص ۲۴۸

بکار رفتن ترکیباتی دیگر، چون: «به کوری رقیب»، «رخت و پخت»، «قیل و قال»، «در سزای را رفتن و آب زدن»، «یک جو، نیم جو، یک دو جام»، «به خواب دیدن»، «گفت و شنفت»، «پای بستن - نظیر اصطلاح جلو کسی را گرفتن»، «دلاله»، «پاردم»، «عربده کشی»، «نعل در آتش نهادن»، «طمع خام» همه مؤید قدرت بیان حافظ و شایستگی او در خوشه چینی از کلمات عامیانه می باشد و نشان می دهد که شعر را می توان با بکار گرفتن کلمات غیر شعری بارور نمود و حتی ازابتدال و تکرار رهانیدش:

گردی از رهگذر دوست به کوری رقیب

بهر آسایش این دیده خربار بیار

ص ۱۶۹

بوی شیر از لب همچون شکرش می آید

گرچه خون می چکد از شیوه چشم سیهش

ص ۱۶۶

می چکد شیر هنوز از لب همچون شکرش

گرچه در شیوه گری هر مژه اش قتالیست

ص ۴۸

ز تاب آتش دوری شدم غرق عرق چون گل

بیار ای باد شبگیری نسیمی زان عرق چینم

ص ۲۴۲

چو بید بر سر ایمان خویش می لرزم

که دل بدست کمان ابرویست کافر کیش

ص ۱۶۶

به تنگ چشمی آن ترک لشکری نیازم

که حمله بر من درویش یک قبا آورد

ص ۶۶

وقتست کز فراق تو و سوز اندرون

آتش در افکنم به همه رخت و پخت خویش

ص ۱۶۷

از قیل و قال مدرسه حالی دلم اگر رفت

یک چند نیز خدمت معشوق و می کنیم

ص ۲۴۱

در سرای مغان رفته بود و آب زده

نشسته پیر و صلایی به شیخ و شاب زده

ص ۲۶۱

چو حافظ در قناعت کوش و زدنی و دین بگذر

که یک جو منت دونان دو صد من زر نمی آرزد

ص ۱۰۲

به نیم جو نخرم طاق خانقاه و رباط

مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنبی است

ص ۴۵

یکدو جامم دی سحرگه اتفاق افتاده بود

وزلب ساقی شرابم در مذاق افتاده بود

ص ۱۴۳

من گدا و تمنای وصل او هیهات

مگر به خواب ببینم خیال منظر دوست

ص ۴۳

سخن عشق نه آنست که آید به زبان

ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنفت

ص ۵۷

زدست جور تو گفتم ز شهر خواهم رفت

بخنده گفت که حافظ برو، که پای تو بست؟

ص ۲۴

می ده که نوعروس چمن حد حسن یافت

کار این زمان ز صنعت دلاله می رود

ص ۱۵۲

صوفی شهر بین که چون لقمه شبهه می خورد

پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف

ص ۲۰۱

از بهر خدا زلف میسرای که مارا

شب نیست که صد عربده بآباد صبا نیست

ص ۴۸

در نهانخانه عشرت صنمی خوش دارم

کز سر زلف و رخس نعل در آتش دارم

ص ۲۲۲

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد
عارف از خنده می در طمع خام افتاد

ص ۷۵



در مجموعه غزلیات حافظ به کلماتی برمی خوریم شامل نام ممدوحان و معاصرانی که به حافظ عنایتی داشته اند ، یا کلماتی که خاطره پهلوانی اساطیری یا شخصیتی مذهبی یادانشمند و فیلسوفی یا مکانی را در شعر زنده می سازد . بسیاری از این کلمات ، از گذشته ای دور ، بارمعانی بس گران را با خود حمل نموده است . شاعر با ذکر نام ایشان و مناسب شهرتشان ، در حد يك افسانه بلند و گاه در حد يك کتاب گرانقدر ، از این نوع کلمات سود می جوید و خواننده و شنونده را در فضایی متعالی قرار می دهد ، نظیر ابیات زیر :

که آگهست که کاوس و کی کجارفتند

که واقفست که چون رفت تخم جم برباد

ص ۷۰

جز فلاتون خم نشین شراب علم اشانی

سر حکمت به ما که گوید باز

ص ۱۷۸

سینه گو شعله آتشکده فارس بکش

دیده گو آب رخ دجله بفداد پیر

ص ۱۶۱

درین چمن گل بی خار کس نچید آری

چراغ مصطفوی با شرار بواهبیست

ص ۴۵

خال مشکین که بدان عارض گندمگونست

سر آن دانه که شد رهن آدم با اوست

ص ۴۱

در برابر این اسامی پر توان گاه سخن حافظ با بکار گرفتن نام يك تن از ممدوحان از اوج لطافت و حسن به فرود می‌گراید ، فضای ملکوتی شعرا و درهم می‌ریزد و صورت زیبای غزل دلکش او را چین و شکنی دل‌آزار فرامی‌گیرد. غزل نفی: «آن که رخسار ترارنگ گل و نسرين داد - صبر و آرام تواند به من مسکین داد» ، به این بیت و به یاد «خواجه قوام‌الدین» ختم می‌شود.

در کف غصه دوران دل حافظ خون شد

از فراق رخت ای خواجه قوام‌الدین داد

ص ۷۷

شنیدن نام این خواجه بزرگوار با وجود آگاهی خواننده از خصوصیات شریف اخلاقی او ، کاخ اعتقادش را نسبت به این غزل و غزلیات نظیرش ، فرومی‌ریزد و «خواجه قوام‌الدین‌ها ، چون پتکی بر سر خواننده غرق در دنیای ملکوتی حافظ فرود می‌آیند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مدرسه عالی علوم انسانی *

زبان شعر فارسی که سائها در کارگاههای شاعران صنعت پرداز و تکلف جو ، بر اثر افراط در لفاظی و بکار بردن صنایع شعری و توصیف‌ها و تشبیه‌ها و استعاره‌ها و کنایه‌های متکلفانه و تصویرهای تکراری ، رنگ باخته و تنوع طعم‌های لطیف خود را از دست داده و بیمارگونه و بیروح شده بود ، با ظهور حافظ و تجلی قدرت بیان و نیروی ابتکار او جانی تازه یافت . اما پس از او و معاصرانش ، بر اثر عوامل متعدد ، درسراشیبی راهی قرار گرفت که به ابتدال منتهی می‌شد و زبان شعر همچنان بسوی این دره پر خطر و ژرف

پیش می‌رفت تا بر روی بستر سبک‌هندی سقوط کرد .

حافظ توانست تعداد بیشماری از الفاظ ، ترکیبات ، اصطلاحات علوم و فنون مختلف ، تشبیهات تکراری ، استعارات نارسا و اوصاف ناپسند را که در قالب‌های تصنع و تکلف ، قالب‌گیری شده و در ساختمان بیت بکار می‌رفت و بی‌تحرک در فضای شعر جامی گرفت ، بدورریزد و زبان شعر را از تصنع و تکلف بیش از اندازه رهایی بخشد . در آن تعداد کلمات و ترکیبات و تصویرهای شاعرانه که نشانه‌ای از حرکت و زندگی می‌جست ، دمی تازه دمید و نقاب زرد بیماری را از چهره‌شان فرو گرفت و در خانه بلند شعر خود جایشان داد . او از هر چه معمولی و مبتذل بیزاری می‌جست . تصویرهای تکراری چون باری از غم ، خاطر او را خسته می‌ساخت . بدین جهات ، از آن تعداد صنایع شعری و ابزار کار شاعری سود می‌جست که هم بر آراستگی صورت شعر بیفزاید و هم در لطیف و روشن ساختن معنی دخالت داشته باشد . نمونه این گونه کلمات را در ضمن این بحث می‌توان ملاحظه نمود . کلماتی که در القای اندیشه حافظ به دیگران مدد رسانیده است .

اجتماع دو یا چند صنعت در یک بیت ، از دیرباز در شعر فارسی رایج بوده ، اما انتخاب این صنایع و نشان‌دهندگان در کنلر یکدیگر ، بطوری که شعر را گرفتار تب و تاب سازد و تصاویری هنرمندانه بوجود آورد ، بعلاوه خواننده و شنونده هم متوجه ظاهر صنعت نشود ، از مایه‌های توفیق حافظ تواند بود . تشبیه و مراعات نظیر ، تضاد و مراعات نظیر ، جناس و تضاد ، تضاد و ایهام و شرکت سایر انواع صنایع شعری ، در استواری و زیبایی بنای شعر ناب حافظ دخالتی داشته است :

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه‌نو

یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

گفتم ای بخت بختیدی و خورشیددمید

گفت با این همه از سابقه نومید مشو

ص ۲۸۱

تشبیه فلک به مزرع سبز و ماه نو به داس و در نظر آوردن شاعر کشت و کار خود را در مزرعه زندگی و فرار رسیدن هنگام درو ، و رسیدگی شاعر به محصول عمر خود ، مهارت حافظ را در ساختن تصویری که با کلمه تشبیه و مراعات نظیر کامل صورت گرفته ، نشان می دهد .

مورد دیگر ، شرح چین و شکن و زیبایی زلف خم اندر خم جانان ، طره لیلی که از بارگران دل مجنون خم گرفته ، رخساره سرشار از غرور سلطانی محمود که کف پای ایاز را سوده ، فرمان پیراستن زلف ایاز ، همه قصه های درازی است که بسادگی کوتاه نمی شود و تضاد و نظیره گویی را در دوبیت زیر در اوج قدرت و زیبایی نشان می دهد .

شرح شکن زلف خم اندر خم جانان

کوتاه نتوان کرد که این قصه درازست

بار دل مجنون و خم طره لیلی

رخساره محمود و کف پای ایازست

ص ۲۹

کلمات متضاد و نظیر ، در بافت شعرش قرار گرفته و آن را از سرزندگی و زیبایی مالا مال ساخته است. نظیرها همزادان خود را تقویت کرده و متضادها یکدیگر را در ابلاغ معنی نیرومند نموده اند . در بیتی نان حلال شیخ در پله ای و پیاله آب حرام صوفی در پله دیگر ترازو قرار گرفته تا سنجیده شود و قدر و ارزش هر یک معلوم گردد :

ترسم که صرغه ای نبرد روز بازخواست

نان حلال شیخ ز آب حرام ما

ص ۹

و اینست نمونه‌هایی دیگر از این دست :

میان گریه می‌خندم که چون شمع اندرین مجلس

زبان آتشینم هست لیکن در نمی‌گیرد

ص ۱۰۲

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت

من چرا ملک جهان را بجوی نفروشم

ص ۲۳۴

در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست

ورنه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع

ص ۱۹۹

زاهد خام که انکار می و جام کند

پخته گردد چون نظر بر می خام اندازد

ص ۱۰۲

تشبیه و مراعات نظیر با لطف ویژه‌ای شعر او را آراسته است. گاه حافظ

بدون توجه به رعایت چهارستون تشبیه ، آنرا بر سر پای نگاه می‌دارد :

دوست حافظ مثل معشوق دیگران به گل مانده نمی‌شود ، بلکه در آن

لحظه که گل جسارت عرض اندام می‌یابد تا از رنگ و بوی دوست دم بزند ، باد

صبا بر سر غیرت می‌آید و نفس گل را در دهانش فرو می‌بندد :

می‌خواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست

از غیرت صبا نفسش در دهان گرفت

ص ۶۰

ذوق جمال شناس شاعر ، در بیتی دیگر ، بجای آن که گریه را به خون

تشبیه کند ، اشک را به رنگ شفق می‌بیند و در همان حال بین «شفق» و

«شفقت» تناسبی لفظی ایجاد می‌نماید :

اشک من رنگ شفق یافت ز بی مهری یار / بی مهری یار / بی مهری یار / بی مهری یار

طالع بی شفقت بین که درین کار چه کرد

ص ۱۵

حافظ آن گاه که ارکان تشبیه را در ساختمان تشبیه دخالت می دهد ،

تصویری می سازد که به هیچ عنوان مبتدل ننماید :

به چمن خرام و بنگر بر تخت گل که لاله

به ندیم شاه ماند که به کف ایاغ دارد

ص ۷۱

در بیتی «دل تنگ» با لایه های غم گرفته اش ، به شکنج «ورقهای تو

بر توی غنچه» مانده می شود :

صبا ز حال دل تنگ ما چه شرح دهد

که چون شکنج ورقهای غنچه تو بر توست

ص ۴۱

تشبیه «آرزو» به قصری باشکوه و زیبا از یک طرف و استفاده از دو

کلمه متضاد «سخت سست» از طرفی دیگر و بکار گرفتن دو کلمه متجانس یا

شبیه اشتقاق «باد و بادیه» بیت زیر را دچار انقلابی کرده است :

بیا که قصر امل سخت سست بنیادست

بیار باده که بنیاد عمر ، بر بادست

ص ۲۷

در بیتی دیگر با ایجاد تشبیهی معکوس : «گل نرگس» می رود تا از

شیوه چشم دوست حافظ پیروی نماید ، اما روش خود را فراموش می کند و

جاویدان بیمار می ماند :

گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس

شیوه تو نشدش حاصل و بیمار بماند

ص ۱۲۱

وقتی دیگر ، از رخ زیبای یاری نقاب برمی گیرد که شب دوش میان ماه
ورخ او مقابله بوده است :

زاخترم نظری سعد در رهست که دوش

میان ماه و رخ یار من مقابله بود

ص ۱۴۶

حافظ در بکار بردن مراعات نظیر توانایی عجیبی داشته و شعر را با
نظیره هایی زیبا ، قوت بخشیده است . در بیتی زبان مور را بسوی آصف ، وزیر
حضرت سلیمان دراز می کند زیرا سلیمان « خاتم جم » را که نشانه پیامبری او
بوده ، بیاوه از دست داده و آن را باز نجسته است :

زبان مور به آصف دراز گشت و رواست

که خواجه خاتم جم بیاوه کرد و باز نجست

ص ۲۱

تنها عاشق نیرومند و ساکن در شهر شعر حافظ است که با جسارت تمام
خود را به چشمه عشق می رساند - چشمه ای که بر دور از شهر و آبادی قرار
دارد ولی خاصیت آن به شاعر الهام شده است - سپس از آن وضو می سازد ،
عاشق پاک باخته و جان بر کف می شود و بر جهان وهستی چهار تکبیر می زند :
من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق

چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

ص ۱۸

در خزانه دل حافظ که به نام و نشان دلدار مهر شده و نقد دل او که
در صراف خانه شعرش پاسداری می شود ، راه ورود را بر هر شوخ و بیشرمی
فرو بسته است :

من آن نیم که دهم نقد دل به هر شوخی

در خزانه به مهر تو و نشانه تست

ص ۲۵

لفظ عامیانه انبانه - این وسیله کار طبقه ای از مردم فرودست اجتماع که شعبده بازان باشند - در شعر حافظ باشکوهی هنرمندانه به حیل‌های فریبی اعبتی شعبده باز نسبت داده شده، همان «شهبوار شیرین کاری» که نه تنها پای ستر و عفاف حافظ را لفزانیده، بل پایه‌های تخت سپهر را که سرآمد شعبده بازان و رندان است، جابجانموده:

چه جای من که بلفزد سپهر شعبده باز

از این حیل که در انبانه بهانه تست

ص ۲۵

عزت شاعر نزد دیرنشینان بر اثر آتش فنا ناپذیر دل اوست که چون

آتشگاه مغان ابدی فروزان می باشد:

از آن به دیر مغانم عزیز می دارند

که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

ص ۱۷

صنعت تضاد بالطفی خاص در شعر حافظ جلوه نموده است. دو مصدر

متضاد «آمدن و برگشتن» همراه با ایهامی زیبا، آمیخته با سوالی مؤدبانه،

موضوع بیتی است که در آن عاشقی با تجربه و نیازمند و گوش به فرمان،

مشتاق دیدار دوست می باشد:

عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده

باز گردد یا برآید چیست فرمان شما

ص ۱۰

دو کلمه «نشستن و برخاستن»، در شعری از او، شوری بر پای داشته،

نشستن و برخاستن دوست حافظ، نظر بازان را به افغان واداشته و برخاستن

ورفتن او شمع دل دمساز حافظ را فرو نشانیده و خاموش نموده:

شمع دل دمسازم بنشست چو او برخاست

وافغان ز نظر بازان برخاست چو او بنشست

ص ۲۰

یا:

اگر روم ز پیش فتنه‌ها برانگیزد

ور از طلب بنشینم به کینه برخیزد

ص ۱۰۶

کلمات «خراب و آباد» در بیتی دیگر برگردۀ عشق سوار گشته. مستی

عشق، کاخ نخوت حافظ را خراب ساخته و هستی او را بازسازی نموده

و آبادی صحرای وجود او در پی این خرابی شکل گرفته است:

اگرچه مستی عشقم خراب کرد ولی

اساس هستی من زان خراب آبادست

ص ۲۶

«عشوه دادن و عشوه خریدن» و «دوستی و دشمنی» در دوبیت زیر

نمونه‌ای دیگر از این نوع می‌باشد:

عشوه دادند که بر ما گلری خواهی کرد

دیدنی آخر که چنین عشوه خریدیم و برفت

ص ۵۹

درخت دوستی بنشان که کام دل بیار آرد

نهال دشمنی بر کن که رنج بیشمار آرد

ص ۷۸

جالب‌تر از این نمونه‌ها، توجه به ساختمان عجیب لفظ «محنت آباد»

برای دنیا می‌باشد. پر معنی‌ترین کلمه‌ای که سنگینی بار دو مفهوم متضاد

محنت‌کشی و عشرت‌طلبی را در دنیا آشکار می‌سازد:

که‌ای بلند نظر شاه‌باز سدره نشین

نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست

ص ۲۷



تکرار کلمات بصورت‌های گونه‌گون شامل: فعل، اسم، حرف، زمانی
تکرار قسمتی از کلمه و ایجاد صنعتی بنام اشتقاق یا شبه‌اشتقاق، وقتی
دیگر تکرار يك کلمه با دو معنی متفاوت و ایجاد صنعت جناس تام و جایی دیگر
تکرار کلمه در آغاز و انجام بیتی و ایجاد صنعت رد العجز الی الصدر، با لطف
بیان حافظ بر رونق شعرش افزوده است. به این نمونه‌ها توجه فرمائید:

بیابا که تو حور بهشت را رضوان

درین جهان ز برای دل رهی آورد

ص ۱۰۰

زمان خوشدلی دریاب و دریاب

که دایم در صدف گوهر نباشد

ص ۱۱۰

دریاست مجلس او دریاب وقت و دریاب

هان ای زیان رسیده وقت تجارت آمد

ص ۱۱۶

چه ملامت بود آنرا که چنین باده خورد

این چه عیبست بدین بیخردی وین چه خطاست

ص ۱۶

تا دامن کفن نکشم زینر پای خالکش

باورمکن که دست ز دامن بدارمت

ص ۶۳

دی می‌شد و گفتم صنما عهد بجای آر

گفتا غلطی خواجه درین عهد وفا نیست

ص ۴۸

جهان و کار جهان جمله هیچ برهیچست

هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق

ص ۲۰۲



دریغ و درد که تا این زمان ندانستم

که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

ص ۲۰۲

تکرار که بعنوان صنعتی مستقل در فن بدیع مورد مطالعه قرار می‌گیرد، از احاطه و شمولی برخوردار است و به شعر نغمه‌ای خوش می‌بخشد، بویژه در قافیه و وظیفه‌ای سنگین را عهده‌دار می‌باشد. انواع جناس و اشتقاق، ظاهر شعر را می‌آراید، زیرا تکرار کلمات هم‌آهنگ و یا تکرار قسمتی از صداها یا چنین کلماتی، شعر را آهنگین می‌سازد.

نوای خوشی که از تکرار صداها در انواع جناس و در قافیه و در ردیف بر می‌خیزد، گوش را می‌نوازد و بردل قرار می‌گیرد و تصویرهای شعری لطیفی در خاطر خواننده برجای می‌گذارد. و این همه با استادی تمام در شعر حافظ رعایت شده و از وحدت‌اندیشه و احاطه کامل او بر انواع کلمات و اشراف او بر تاثیر کلمه در ابلاغ معنی حکایت دارد.

به اهمیت تکرار در قافیه وقتی بهتر پی‌توان برد که قافیه وسعت یافته و بصورت ردیف درآمده باشد. هر قدر تعداد حروف مشترک قافیه و تعداد حروف کلمات ردیف بیشتر باشد شعر از جنبه تاثیر آهنگ قویتر می‌شود و این ترنم خوش، به معنای شعر صورتی دلپذیر می‌دهد.

این نکته را از توجه به ابیات زیر می‌توان دریافت:

گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود

پیش پایسی به چراغ تو بینم چه شود

یارب اندر کنف سایه آن سرو بلند

گر من سوخته یکدم بنشینم چه شود

ص ۱۵۴

یا:

کرار ناگهان پرده بر انداخته‌ای یعنی چه

مست از خانه برون تاخته‌ای یعنی چه

ص ۲۹۰

یا:

حال دل باتو گفتم هوس است خبر دل شنفتم هوس است

طمع خام بین که قصه فاش از رقیبان نهفتم هوس است

ص ۳۰

یا:

گرچه برو اعظ شهر این سخن آسان نشود

تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنرست

حیوانی که ننوشد می و انسان نشود

ص ۱۵۴

لطف صنعتی که ذوقافیتین نامیده شده، در چیزی جز تکرار چند

حرفی بیشتر، در پایان بیت نمی باشد. می دانیم که قافیه محل فرود آمدن

شعر است. ذوقافیتین دو فرود در شعر ایجاد می کند، همچون موجی بلند

که بایک فرود آمدن آرام نمی گیرد و فرود و فرودهای دیگری در دنبال دارد:

سمن بویان غبارغم چو بنشینند بنشانند

پری رویان قرار از دل چو بستیزند بستانند

به فترک جفا دلها چو بر بندند بر بندند

ز زلف عنبرین جانها چو بگشایند بفشانند

ص ۱۳۱

اهمیت تکرار در پایان بیت وقتی نمایان تر است که کلمه ردیف خود

تکرار شده باشد. در این صورت گویی اصوات و حروف کلمه خیز برداشته

و در گوش خواننده و شنونده شعر ضربه‌ای تند ایجاد می‌کند و او را بخود می‌آورد و به دنبال دریافت معنی می‌کشاندش :

گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت رفت

ور ز هندوی شما بر ما جفایی رفت رفت

برق عشق از خرمن پشمینه پوشی سوخت سوخت

جور شاه کامران گر برگدایی رفت رفت

ص ۵۸

تکرار کلمه در سر آغازی و در پایان آن ، نوعی یادآوری بشمار می‌آید و ذهن خواننده و شنونده را در قبول معنی آن کلمه آماده‌تر می‌سازد و صنعت رد العجزائی الصدر بوجود می‌آورد :

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست

که هر چه بر سر ما می‌رود ارادت اوست

ص ۴۱

گره زدل بگشا و ز سپهر یاد مکن

که فکر هیچ مهندس چنین گره نگشاد

ص ۶۱

حافظ که به توان تکرار در شعر و قوف کامل دارد . از آوردن برخی از کلمات که از شدت تکرار به ابتدال کشیده و گوش را می‌خراشد و روح را سوهان می‌زند ، پرهیز دارد - هر چند این کلمات ، اصطلاح شده و شاعر از بکار گرفتن آن ناگزیر بوده باشد - از این قبیل است ، استعمال کلمه بسیار زیبا و خوش آهنگ و پر معنی «دوست» بجای معشوق ، محبوب و ساقی ، در بسیاری از اشعار حافظ . و یا کلمه «پیاله» بعوض جام و صراحی :

دارم امید عاطفتی از جناب دوست

کردم جنایتی و امیدم به عفو اوست

ص ۴۲

صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست

بیار نغمه‌ای از گیسوی معبر دوست

ص ۴۳

خلوت گزیده را به تماشا چه حاجتست

چون کوی دوست هست به صحرای چه حاجتست

ص ۲۴

چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست

همچو لاله جگرم بی‌می و خمخانه بسوخت

ص ۱۴

پیاله بر کفتم بند تا سحرگه حشر

به می زدل بی‌رم هول روز رستاخیز

ص ۱۸۰

بدین ترتیب از ملال تکرار می‌کاهد و شعر را نو و باطراوت می‌سازد.



حافظ بدان منظور که شور درونی را صورتی خارجی بدهد و در ضمن

از تکرار و ابتدال هم پیشگیری کرده باشد، به استقبال شکل‌های مختلف فن

بیان می‌رود و با کمک نیروی شاعری این هیجانات را در قالب‌های زیبایی

از انواع استعاره و کنایه لبریز می‌کند و بقدری بین طرز بیان و هیجانات خود

هم آهنگی برقرار می‌سازد که شعرش از جوهر شعری کمال بهره‌وری را

دارد. انتخاب ترکیبات مستعار «دختر رز و دختر گلچهر رز و خورشید»

برای «شراب»، «آینه و خورشید»، برای «رخ جانان» نشانه‌ای از حسن

انتخاب حافظ تواند بود.

دوستان دختر رز توبه زمستوری کرد

شد سوی محتسب و کار بدستوری کرد

ص ۶۵

به نیم شب اگرت آفتاب می تابد

ز روی دختر گچهر رز نقاب انداز

ص ۱۷۸

ماه شعبان منه از دست قدح کاین خورشید

از نظر تاشب عید رمضان خواهد بود

ص ۱۱۱

نظر پاک تواند رخ جانان دیدن

که در آینه نظر جز به صفا نتوان کرد

ص ۹۳

فروغ ماه می دیدم ز بام قصر او روشن

که رو از شرم آن خورشید در دیوار می آورد

ص ۹۹



کلمات متجانس و مشتق ، بی تکلف وارد شعر حافظ شده و گرمی و لطفی به صورت و معنی شعرا و بخشیده است . صنعت جمع و سایر صنایع بدیعی . نغمه های حافظ را دلپذیر ساخته و هر یک بنوعی در آراستن بنای شعرا و دخالت داشته است .

جناس زاید : عشق بازی و بازی

عشق بازی کار بازی نیست ای دل سرباز

زان که گوی عشق نتوان زد به چوگان هوس

ص ۱۸۱

مستور و مست

مستور و مست هر دو چو از یک قبیله اند

ما دل به عشوه که دهیم اختیار چیست

ص ۴۶

جناس تام : رود و رود
خواهی که برنخیزدت از دیده رودخون
دل دروفای صحبتِ رودکسان میند

ص ۱۲۲

جناس مرکب : پروانه و پروا ، نه
چراغ روی ترا شمع گشت پروانه

مرا ز حال تو با حال خویش پروا نه

ص ۲۱۶

افراق :

زین آتش نهفته که در سینه منست
خورشید شعله ایست که در آسمان گرفت

ص ۶۰

جمع ، جمع و تقسیم :
فریاد که از شش جهتم راه بیستند

آن خال و خط و زلف و رخ و عارض و قامت

ص ۶۲

من و باد صبا مسکین دوسر گردان بی حاصل
من از افسون چشمت مست و او از بوی گیسویت

ص ۶۲

*

شعر حافظ به داشتن کلمات ابهام آمیز شهرت یافته است. او با استفاده از خاصیت کلماتی که دارای چند معنی می باشد و انتخاب خوش تراش ترین و زیباترین این کلمات، خواننده و شنونده شعر را هنگام دریافت معنی به اندیشه وامی دارد، تا پس از تأمل در فضای شعر، تصویر مورد نظر را دریابد و لذتی که برای شاعر از دست یافتن به چنین تصویری حاصل شده، بدو القا گردد.

گاه که ایهام یاد آور خاطرات عمیق، مربوط به اساطیر باستانی ایران می شود،
شعر او را پر بارتر می سازد :
« گور » :

گمند گور بهرامی بیفکن جام جم بردار
که من پیمو دم این صحرانه بهرامست و نه گورش

ص ۱۸۸

« قلب شناسی » :

گفت و خوش گفت برو خرقه بسوزان حافظ

یارب این قلب شناسی ز که آموخته بود

ص ۱۴۳



در مواردی دیگر، از کلماتی که بصورت مثل رواج داشته، استفاده
نموده و بجای توضیح و تفسیر بسیار، دامنه سخن را با آوردن يك مثل،
کوتاه ساخته است :

باده با محتسب شهر ننوشی زنهار

بخورد باده ات و سنگ به جام اندازد

ص ۱۰۲

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش

هر کسی آن درود عاقبت کار که گشت

ص ۵۶

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف

هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد

ص ۸۵

گل عزیزست غنیمت شمیریدش صحبت

که به باغ آمد از این راه و از آن خواهد شد

ص ۱۱۱

استفاده از مثل بعنوان استدلال یا تأکید یا کوتاه کردن کلام ، در سبک دوره بعد شعر فارسی بصورت صفتی ممتاز ، بفرآوانی مورد استقبال شاعران قرار گرفته است .



ذوق جمال شناس و قریحه نغمه پرداز حافظ به تأثیر آهنگ کلمه بر گوش دل خواننده و شنونده وقوف کامل دارد. این نکته در چند غزل بگونه های مختلف ، بوسیله او بازگو شده است :

رقص بر شعر تر و ناله نئی خوش باشد

خاصه رقصی که در آن دست نگاری گیرند

ص ۱۲۵

ساقی به صوت این غزلم کاسه می گرفت

می گفتم این سرود و می ناب می زدم

ص ۲۱۸

غزل سرایی ناهید صرفه های نبرد

در آن مقام که حافظ بر آورد آواز

ص ۱۷۶

هنر شناسی حافظ و توجه به سرودن نغمه های شیرین از ابیات زیر

آشکار است :

قلندران حقیقت به نیم جو نخرند

قبای اطلس آن کس که از هنر عاریست

ص ۴۶

یا :

بدین شعر تر و شیرین ز شاهنشاه عجب دارم

که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی گیرد

ص ۱۰۲

آهنگ لطیفی که از تکرار پاره‌ای حروف و اصواتِ غزلیات او بر می‌خیزد
 نشانه آگاهی او به تأثیر نغمه و آهنگ می‌باشد. *بالمه شبها این*
 راز نوای گرم و دلنشین غزل حافظ را در این ریزه‌کاریها و آرایشها
 توان جست و به‌غوغایی که هم‌نشینی و تکرار پاره‌ای از حروف و اصوات در
 کلمات یک‌بیت ایجاد کرده، توان پی برد:

حرف: س، اش، د، پ، ز

زاهد خلوت‌نشین دوش به میخانه شد

از سر پیمان برفت با سر پیمان‌شده ...

شاهد عهدشباب آمده بودش به خواب

باز به پیرانه سر عاشق و دیوانه شد

ص ۱۱۵

حرف: س، ش، ز

دیشب به سیل اشک‌ره خواب می‌زدم

نقشی به یاد خط تو بر آب می‌زدم

ص ۲۱۸

حرف: ر، خ، پ، ف

مرحبا طایر فرخ‌پی فرخنده پیام

خیرمقدم چه خبر دوست کجا راه کدام

ص ۲۱۱

حرف: ع، ق

اگر به رنگ عقیقی شد اشک من چه عجب

که مهر خاتم لعل تو هست همچو عقیق

ص ۲۰۲

حرف : ه، م، د
 مرا امید وصال تو زنده می‌دارد.

وگرنه هر دم از هجرتت بیم هلاک

ص ۲۰۴

حرف م، د
 می‌خورد خون دلم مردمک دیده سزا است

که چرا دل به جگر گوشه مردم دادم

ص ۲۱۶

حرف : الف

جهان فانی و باقی ندای شاهد و ساقی

که سلطانی عالم را طفیل عشق می‌بینم

ص ۲۴۳

بیاد یار و دیار آن چنان بگریم زار

که از جهان ره و رسم سفر براندازم

ص ۲۲۸

حرف : ق

طاق و رواق مدرسه و اقال و قیل علمات فریبگی

در راه جام و ساقی مهر و نهاده‌ایم

ص ۲۵۱

حرف : ش

شهره شهر مشو تا تنهم سر در کوه

شور شیرین منما تا نکنی فرهادم

ص ۲۱۵

حرف : ن

ساقی شکردهان و مطرب شیرین سخن

همنشینی نیک کردار و ندیمی نیکنام

ص ۲۱۰

حرف : د

گفته بودی که شوم مست و دو بوست بدهم

وعده از حد بشد و ما نه دو دیدیم و نه یک

ص ۲۰۵

تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار

که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

ص ۱۲۶

غزل حافظ از این نکته های چون «زر سرخ» مالا مال است که در روان

آدمی اثری نیکو پدید می آورد و رابطه او را با دنیای اندیشه حافظ ترونازه

نگاه می دارد .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی